

سید محمد طالقانی

نگاهی زندگینامه به روح آیت الله طالقانی

پسر ندارد نشان از پدر

سالی بود از همان روز اول - حتی پیش از آن! پدر محمود - آقا سید ابوالحسن - دستی در سیاست داشت. اوضاع سیاست سال‌های ۱۲۸۸-۱۲۸۹ پارچه‌ی بی‌قواره‌ای بود که لباسی از آن در نمی‌آمد. اوضاع جدید زنگ خطر را پس او به صدا درآورد. پس به پیشنهاد دوستان، مانند دیار خوشی - طالقان - شد. به اصرار مکرر خواهران، دختر شکرالله گورانی، ازدواج کرد؛ تا شاید برایش پسری آورد. آقا ابوالحسن چند ماه بعد، زنش را در طالقان گذاشت و به تهران برگشت. روزهای آخر سال بود که خبر خوشی از طالقان به آقا رسید. برای آقا ابوالحسن چه خبری خوش‌تر از این که صاحب اولاد شود، آن هم اولاد پسر! شیرینی گل پسر دیده، آمد به عید آقا را به طالقان کشاند. زیر گوشش اذان خواند و گوشش را به دعای مولودیه آشنا کرد. سپس در پشت آقا خطی پدرش، آسید آقا، نوشت: روز شنبه، چهارم ربیع الاول ۱۲۲۹. (به عبارتی: ۱۵ اسفند ۱۲۸۹) نامش شد: سید محمود علایی طالقانی. محمود نام جدش و علایی شهرت چند تن از اجدادش بود؛ طالقانی نیز یادآور زادگاهش!

هیچ آقا زاده ای آقا نمی شود!

در بره طالقان، با مادرش تنها ماند. پدر دیگر پیششان
نبرد. آه گاه به دیدنشان می آمد. هر بار که پدر می آمد
محمود قش کشیده بود و سالی به سنش افزوده شده بود.
پنج سال پیش ندانست که پی خواندن و نوشتن، او را به
مکتب فرستند. پس از سید تقی اورازانی قرآن آموخت
و سال دوم «موش و گربه» و «سید زاکانی» را حفظ کرد. محمود
گاه گاهی جزوه ی «حسین» را زیر بغل می زد و راهی بالا
محلّه می شد. به میان مجلس درس ملا ابوتراب می رفت
و پا در یک کفش، از او طلب علم می نمود. ملا ابوتراب هم
عصبانی می گفت: «هیچ آقا زاده ای آقا نمی شود.»

آقا سید ابوالحسن، با اصرار پی در پی همسرش، محمود
هشت ساله را به تهران آورد و به عنوان اولین معلم به
کوچکی بر سرش گذاشت. بعد محمود را به مدرسه ملا رضا
در میدان امین السلطان فرستاد.
آن سال ها که محمود در تهران بود، قزی خانم هر کجا
می نشست و بر می خاست؛ شکر خدا می کرد که بعد از چند
سال بی پسری، خدا چنین پسری به او داده است.